

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در
فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and
Research in Persian culture, language and literature

تقابل عاشقانه های شاهان و پهلوانان در شاهنامه‌ی فردوسی

دکتر لیلی کمالوند

عضو هیأت علمی زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران

Leyla.kamalvand@pnu.ac.ir

چکیده

حماسه چنان که برخی تصور می‌کنند تنها به روایت رویدادهای جنگی، ستیزه و کینه بسنده نکرده‌است و از عشق و غنا نیز بهره‌ها دارد. چه بسا که رویدادهای عاشقانه‌ی آن در جهت شکل‌گیری حماسه و کمال بخشیدن بدان اتفاق افتاده‌اند. بخشی از شاهنامه، مربوط به مناسبات زنان با شاهان و پهلوانان است و حوادثی بر آن اساس شکل می‌گیرد. با مقایسه‌ی عشق شاهان و عشق پهلوانان تفاوت آنها را مشاهده می‌کنیم و به این ترتیب درمی‌یابیم که کدام گروه روابط خود را با زنان بر اساس عشق واقعی بنا نهاده‌اند و کدام گروه بر عشق غیر واقعی و هوس آلود؟

با این مقایسه، نقش‌آفرینی زنان شاهنامه در این عاشقانه‌های دو سویه، نیز مشخص می‌شود. و ویژگی زنان شاهنامه که بی‌شک از اوصاف حماسی بهره دارند برجسته و از این رهگذر تفاوت بین عاشقانه‌های غنایی و حماسی نیز مشهود خواهد شد.

در بررسی تفاوت عاشقانه‌های شاهان و پهلوانان شاهنامه مشخص خواهد شد که پهلوانان علاوه بر عشق ورزی به زنان، دل خود را از دوستی و محبت نسبت به شاهان میهن، لبریز می‌کنند، تا با پشت گرمی به آن، سیر تکامل شاهنامه را سرعت بخشند.

کلید واژه: شاه نامه‌ی فردوسی، عشق، زن، شاهان، پهلوانان.

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

مقدمه

از مجموع ویژگی‌های شاخصی که انسان را بر دیگر موجودات برتری داده است «عشق» است، نیرویی شگرف که بعد انسانی را نمایان می‌سازد و چه بسا با پدیدار شدن آن در دل حبّ ذات نیز از میان برود و در آنجا است که عاشق در راه معشوق جان هم فدا خواهد کرد و این حماسه‌سازی عشق است. اگر چه «هر عشق مایه‌ای از خواهش در خود دارد، این خواهش هنگامی که تلطیف شد، عنوان عشق بر آن نهاده می‌شود. در شهوت، گرایش تنها به سوی جسم است، در عشق مجموع جسم و روح پای به میان می‌نهد.

عشق، علاوه بر ایجاد پویایی در انسان، او را از رذایل و تمناهای پست نفسانی نیز به دور می‌کند و این یک حقیقت با ارزش است که وقتی عشق به حدّ نصاب خود می‌رسد، انسان را از سایر تمایلات و هوس‌های گسیخته بیزار می‌کند؛ گویی تمایل دیگری در او وجود ندارد، او بخل نمی‌ورزد، حسادت ندارد، در حقیقت مانند این است که در جهان فقط او وجود دارد، و روح او هم یک مسأله بیشتر ندارد و آن وصال معشوق است، بقیه خیالاتی بیش نیست.» (جعفری، ۱۳۴۹، ج ۱) و این با شکوه‌ترین نتیجه‌ی عشق است که می‌تواند بیش از هر تدبیر تربیتی مؤثرتر عمل کند.

«هیچ اثر حماسی، اگرچه به نهایت کمال فنی رسیده‌باشد، نمی‌تواند از افکار غنایی و غزلی خالی باشد و ما همیشه در بهترین منظومه‌های حماسی جهان، آثار مبین و آشکاری از افکار و اشعار غنایی می‌بینیم: در شاهنامه استاد طوس، داستان‌های عشقبازی زال و رودابه، تهمینه و رستم، سودابه و سیاوش، منیژه و بیژن و ... و اوصافی که از زنان و معشوقان زیبا شده از بهترین اشعار غنایی و در عین حال، حماسی زبان فارسی است.» (صفا، ۷۹، ۱۵-۱۶) طیف حماسه بر عاشقانه‌های آن نیز گسترده شده‌است. علاوه بر آن ریشه‌ای به دیرینگی فرهنگ و تمدن پرشکوه ایرانیان دارد، «اگرچه شاهنامه‌ی فردوسی در ایران اسلامی آغاز سده‌ی یازدهم میلادی آفریده شده است، اما هم محدوده‌ی زمانی و هم سمت و سوی آن متوجه ایران پیش از اسلام است. این نگاه شاهنامه به ایران پیش از اسلام، دست کم تا حدودی بازتابی از یک جهان بینی زرتشتی دارد، هر چند که مستمعان فردوسی نه فقط مسلمانان، که در واقع مسلمانان شیعه بوده اند.

آیین زرتشتی ساختار اصلی مذهب پیش از اسلام بود. برجسته‌ترین نشانه‌ی میراث آیین زرتشتی در شاهنامه این است که فردوسی معمولاً مفهوم «آفریدگار» را به جای واژه‌ی اسلامی «الله» با واژه‌ی کلی‌تر «خدا» بیان می‌

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

کند، که با جهان‌بینی زرتشتی بیشتر هم‌خوانی دارد.» (الگادیوسن، ۱۳۷۸، صص ۲۳-۲۴) اگر استاد توس نگرشی زرتشتی یا بینشی کهن در مورد عشق و مظاهر انسانی در شاهنامه آورده‌است، دلیل اصلی آن ایجاد فضایی متعلق به گذشته دور در شاهنامه است و این موضوع دقیقاً برگرفته از بلاغت شگفت‌انگیز اوست که با وجود مسلمان بودن این فضای خاص متناسب با شاهنامه را جاری ساخته است. بی‌شک این جهان‌بینی زرتشتی در زوایای مختلف شاهنامه منعکس شده است؛ پس جلوه‌های عشق و عاشقی و آیین زناشویی و ازدواج هم نمی‌تواند از این نگرش بی‌بهره باشند.

عشق در حماسه رنگ و بوی حماسه به خود می‌گیرد و از ناز و کرشمه‌های غنایی که عاشق را به سوز و ساز و می دارد، خبری نیست و اگر ناز و دلالی هم باشد، وسیله‌ای است برای برافروختن نیاز بیشتر که به وصال بیانجامد. عاشقانه‌های حماسی در جهت پیشبرد رویدادهای حماسه است و به انزوا و تنهایی عاشق و معشوق ختم نمی‌شود؛ زیرا در حماسه «هر حادثه و رویدادی حتی اگر عاشقانه و فردی هم باشد، پدیده‌ای جمعی می‌شود که ریشه در اعمال اصالت‌های قوم ایرانی دارد.» (رستگار فسایی، ۱۳۸۴، ص ۱۸۴) پس عشق در شاهنامه، نیرویی محرکه است که رنگ و بوی حماسه را قوت می‌بخشد.

متن

شاهنامه‌ی فردوسی که بارزترین حماسه‌ی فارسی است، جنبه‌ی غنایی و عاشقانه‌ی آن نیز شاخص و برجسته به نظر می‌رسد در شاهنامه‌ای که غالباً مفهوم حماسه، نبرد، جنگ و کین در اندیشه‌ها ترسیم می‌شود، طیف گسترده و شگرف عشق را که هم فردوسی و هم شاهنامه‌اش از آن بهره‌ها دارند، مشهود است. «زن و عشق در شاهنامه، از اندیشه‌ی اصلی آن — نبرد داد با بیداد — جدا نیست. داستان‌های عشقی شاهنامه به طور کامل در خدمت این اندیشه است، بخشی از حماسه‌ی داد، مناسبات بیدادگران (شاهان) با زنان از ریشه با مناسبات دادگران (پهلوانان) با زنان تفاوت دارد. بیدادگران این‌جا نیز بیدادگرند و حماسه آفرینان و پهلوانان در عرصه‌ی عشق نیز بزرگوار و سرافرازند. عشق در شاهنامه نوعی بیان هنری و عاشقانه‌ی حماسی داد است.» (جوانشیر، ۱۳۸۰، ص ۵۳) از این رهگذر می‌توان مناسبت شاهان و پهلوانان شاهنامه را با زنان حدس زد.

بی‌شک «عشق نیز در آثار حماسی فارسی با چهره‌های گوناگون جلوه‌گر است. گاه عشقی مقدس و روحانی است که می‌تواند به صورت وطن دوستی جلوه‌گر شود و یا عشقی مجازی ناشی از غریزه جفت‌جویی.» (هاشمی،

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

۸۴، ص ۴۱) سیر عاشق شدن در شاهنامه متفاوت است. گاهی با نگاهی دل به معشوق می‌دهند و گاهی به کلامی و گاهی با شنیدن وصف معشوق. چنان که در داستان تهمینه و رستم و زال و رودابه چنین است.

رودابه با شنیدن وصف زال از زبان پدرش، بر او عاشق می‌شود و خطاب به کنیزکان چنین می‌گوید:

من عاشقی‌ام چون بحر دمان از او بر شده موج تا آسمان

به خواب اندر اندیشه زو نگسلم پر از پور سام است روشن دلم

داستان‌های عاشقانه‌ی شاهنامه ویژگی خاص خود را دارد که آن را از عشق‌های غنایی متمایز می‌کند. عمده‌ترین ویژگی‌های عشق حماسی بدین قرار است:

الف - وفا

در بیشتر داستان‌های عشقی، عاشقان نسبت به معشوق خود وفا دارند و برای جلوگیری از گسیختن رشته‌ی محبتشان از هیچ کوششی فروگذاری نمی‌کنند.

منیژه از دست دادن مقام شاهزادگی و آوارگی در کوی و برزن را به جان می‌خرد، رودابه خشم پدر را به هیچ می‌انگارد، بیژن حبس و غل و زنجیر سبب نمی‌شود که از منیژه دخت افراسیاب دل ببرد.

ب - جسارت

عاشقان برای اظهار عشق خود جسارت زیادی به خرج می‌دهند و تصمیم‌گیرنده‌ی اصلی در عشق خودشان هستند و در راه معشوق جسارت را به حد افراط رسانده تا به مقصود خود برسند. (زال و رودابه علی‌رغم دشمنی قومی با جسارت عشق خود را ابراز می‌کنند. بیژن و منیژه در دل سرزمین دشمن نرد عشق می‌بازند.)

پ - قداست عشق

عشق‌های حماسی بسیار پاک و عقیف می‌باشند و قانونی کردن وصال نشانه‌ی بی‌معصومیت عشق می‌باشد و بی‌پروایی در اظهار عشق هرگز به مفهوم تباهی آن نمی‌باشد مانند «عشق‌های شاهنامه که در عین برهنگی بسیار پاک و نجیبانه است.» (اسلامی ندوشن، ۱۳۷۴، ص ۱۲۴) اظهار عشق شبانه‌ی تهمینه به رستم هرگز برای فرونشاندن آتش هوس نیست. تهمینه اقرار می‌کند که هدفش از وصال، آوردن فرزندی از نسل سام است. و در

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

خلوت عاشقانه‌ی زال و رودابه حریم عفت رعایت می‌شود. تقریباً همه‌ی عشاق شاهنامه ازدواج و زناشویی را هدف اظهار عشق می‌دانند.

ت - محدودیت در معاشقه

از خصوصیات عشق‌های حماسی این است که کمتر به معاشقه‌های معمول و بوس و کناره‌های غنایی مشغول می‌شوند و این احتمالاً از خصوصیات حماسه است که با عدم ذکر جزئیات و ریزه‌کاری‌های ماجراهای عاشقانه، حماسه را از روال و لحن عادی خویش خارج نمی‌کنند؛ در شاهنامه نیز در آن قسمت‌هایی که معاشقه توصیف شده است، «همه دارای رنگی خاص از دلبری و مردانگی است و در هیچ مورد از آنها ضعف و فتور و عجز و دیوانگی که در معاشقه‌های عادی مشهود است، دیده نمی‌شود. گویی فردوسی پهلوانان خود را از مرد و زن چنان قوی و بزرگ می‌داند که حتی قلب آنها را در برابر عشق هم سرفاکنده و ناتوان نمی‌کند.» (رشید یاسمی، ۱۳۱۳، ص ۱۲۴)

ث - اغراق

اغراق که از ویژگی‌های اصلی حماسه است، در عشق و دلدادگی‌های آن هم دیده می‌شود. مثلاً در توصیف عشق و گرفتاری‌های حاصل از آن دست به اغراق‌های شنیدنی می‌زنند در نامه‌ای که زال به سام می‌فرستد از حالت عشق خود به رودابه چنین می‌گوید:

من از دخت مهرباب گریان شدم	چو بر آتش تیز بریان شدم
ستاره شب تیره یار من است	من آنم که دریا کنار من است
به رنجی رسیدستم از خویشتن	که بر من بگرید همه انجمن

۶۶۲-۶۶۴/۱۷۸/۱

شاهنامه به عنوان اثری حماسی، نماینده و دربرگیرنده‌ی عشق حماسی و ویژگی‌های خاص آن است و زن به عنوان مولد عشق و الفت در آن تصویری بسزا دارد، «تصویر فردوسی از زن حماسی است. زن در نظر او کامل، مبارز، دلیر و مردانه، با تدبیر و پر استقامت است و سرنوشت زنانی چون فرانک و فرنگیس، گرد آفرید، رودابه، تهمینه، شیرین و گردیه و جریره در این چارچوب، در شاهنامه رقم می‌خورد، زن در شاهنامه چهره‌ای روشن دارد» (رستگار فسایی، ۱۳۸۴، ۳۳۵) و عشق آنان خارج از حوادث و رویدادهای حماسی قرار نگرفته است و «

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

اغلب مقدمه‌ی جنگ‌های بزرگ است... عشق سودابه به سیاوش اساس جنگ‌ها و کینه‌کشی‌های ایرانیان و تورانیان و برافتادن سلطنت افراسیاب و عشق مالکه به شاپور مایه‌ی فتح شاپور و عشق گلنار کنیزک اردوان به اردشیر باعث فرار و پدید آمدن سلطنت سامانیان شد.» (صفا، ۷۹، ۲۴۶) و عشق منیژه به بیژن که به گرفتار شدن بیژن در چاه می‌شود، موجب حمله‌ی رستم به تورانیان و شکست آنان و در نهایت پیروزی ایرانیان و رهایی عاشق و معشوق می‌شود.

تفاوت عشق غنایی و عشق حماسی

عشق غنایی بر پایه‌ی احساسات و عواطف محض شکل می‌گیرد و از اختیار و اراده بیرون است و با صبر و شکیبایی فرسنگ‌ها فاصله دارد. معشوق، شایسته‌ی ناز است و عاشق نیاز می‌برد و معشوق بر این همه نیاز و تمنا، جور می‌افزاید و عاشق پند و نصیحت را به گوش عبرت نمی‌شنود. عشق ارمغانی چون تنهایی، خلوت، گریز از مردم به بار می‌آورد! و عشق همواره با فراق توأم است و کمتر عشق غنایی، به وصال می‌رسد که اگر جز این باشد به ازدواج‌های معمول می‌انجامد که در اذهان فراموش می‌شود و مهم‌ترین دلیل ماندگاری عشق‌های غنایی عدم وصال است. عاشق در رویا به وصال دلخوش است و به نام و تصویری از محبوب خوی می‌گیرد و با این عشق ره آوردی چون عزلت و ملامت اطرافیان را بر دوش می‌کشد.

اما عشق‌های حماسی هم چون حوادث حماسه، از آب و رنگ پهلوانی برخوردارند زنان نیز چون مردان که در میدان رزم بی پروا تن به ستیز می‌دهند در میدان عشق و دلدادگی، گستاخانه به اظهار عشق می‌پردازند. با هر سد و مانعی در راه وصال مبارزه می‌کنند و عشق را برای وصال می‌خواهند تا فرزند پهلوان به بار داشته باشد و خود حماسه‌سازی دیگر باشد.

عشق‌های حماسی مانند عشق‌های غنایی از عزلت و خمودگی نشان ندارند و سراسر شور و نشاطند. عشق با وفا و قداست همراه است و از معاشقه‌های معمول در آن خبری نیست. در شاهنامه‌ی فردوسی که به عنوان اثری حماسی شناخته شده است، زن - آفریننده‌ی عشق و دوستی - تصویری غیر از عاشقانه‌های غنایی دارد او « همانند دیگر مظاهر انسانی آن کتاب، والایی و کمال دارد و تصویر و شخصیت او تحت الشعاع امیال و افراد داستان نیست و حال آنکه در داستان‌های دیگر، خاصه در منظومه‌های عاشقانه، که شاعران چیره‌دست ایرانی پرداخته‌اند، تصویر وی غالباً به تبع داستان ترسیم شده است. یعنی هم نویسنده و شاعر، کاوش در وجود استقلالی و باریک شدن در آفرینش و دریافت و بررسی عوامل زندگی ساز او و محیط او نبوده است. موارد عدم اطاعت این آفریده از جنس مخالف نیز غالباً موجب برآمدن فریاد نارضایی مرد است، البته از دهان شاعر آن هم مهیب و هستی سوز،

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

تا آنجا که گاه جای آشتی و سازشی هم در میانه باقی نمی ماند؛ حکمی نیز که در این گونه مواقع صادر می شود، مستقیماً مربوط به عامل و فرد مذکور در داستان نیست؛ حکمی کلی است برای همه ی زنان، همانند حکمی که نظامی، شاعر توانای بزمی در داستان لیلی و مجنون دارد:

زن گرنه یکی هزار باشد در عهد کم استوار باشد

زن راست نبازد آنچه بازد جز زرق نسازد آنچه سازد

که با بزرگواری و نوعی گذشت آن را تعدیل کرده و این همه را تازه «وصف زنان پاکباز» دانسته، چه به اعتقاد او: «افسون زنان بد، دراز است» سعدی هم می گوید:

زن خوب فرمان بر پارسا کند شوهر خویش را پادشاه

این آفریده ی مایه ی آرام مرد را با قید صفات خوبی و فرمانبری و پارسایی همسری متناسب مرد معرفی می کند؛ نه مطلق جنس مادینه از انسان را، و به عبارت بهتر، مفهوم مخالفی برای او در ذهن دارد که گاه گاه در خلال حکایات به نظم هم کشیده است.

اما در شاهنامه حال زن (و عشق) وی چنین نیست و از این سبب است که شما چهره ی او را به جز به شرمگنی و حیا، و دل او را جز به مهر و صفا و اندیشه ی او را جز به ژرفی و دورنگری، و کار او را جز به راستی، و روش او را جز به متانت و بردباری نمی بینید. آنجا اصل در زن آریایی نژاد همین است و خلاف آن متصور هم نیست.» (دبیرسیاقی، ۶۵، صص ۲۷-۲۸)

زنان در شاهنامه، عشق حماسی خود را به کمال رسانده از حوادث مصون می دارند تا به وصال برسند و این عشق را تا ابد با خود همراه دارند و با پختگی و کمال آن را به فرزند خویش هم اهدا می کنند تا عاشقانه های خالص و پاک هر زمان به شکلی نمودار شود، گاهی عاشق و معشوقی، گاه مادر و فرزندی و حتی عشق به سرزمین و آرمان های متعالی. آنان «خوبی خاص زنانه ی خود را دارند، سعادت خویش را در سعادت مردان خویش می دانند، در عین پارسایی و بی ادعایی بسیاری از آنان، همراه با شوهران و فرزندان خود، مردانه در راهی گام برمی دارند که باید به پیروزی نیکی بر بدی منتهی گردد.» (اسلامی ندوشن، ۱۳۵۰، ص ۱۹). برخلاف عشق های غنایی که زنان تنها در صدد دلبری از معشوق خویش برمی آیند و در راه شیدا کردن معشوق به هدفی چون وصال و به همسری درآمدن با وی نمی اندیشند، چه رسد به اینکه هدف متعالی چون سعادت مرد و فرزند و بهروزی سرزمین خود را در سر بیورانند! و این رنگ حماسه است که به عشق زنانه ی آن هم هدفی فراتر از دلبری داده است. «در آثار

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

حماسی، عشق در شکل‌های مختلف متجلی است. عشق در شاهنامه با سایر منظومه‌های فارسی متفاوت است. جریان آن تنها به دلیل انفعال و تسلیم یا هوس و غریزه‌ی تند شهوی نیست، بلکه در جهت مناسبات مردمی و پهلوانی است. رودابه و تهمینه دل‌بسته‌ی نیروی قیاض هستی‌پرور، در مرد برگزیده‌ی خود می‌شوند. احساسات وطن‌دوستی نیز در قهرمانان شاهنامه آشکار است. «(هاشمی، ۱۳۸۴، ص ۲۰) که در نوع خود از پاک‌ترین و با شکوه‌ترین عشق‌ها محسوب می‌شود که همین عشق و حبّ به وطن خود حوادث و رویدادهای شگرفی را در شاهنامه رقم می‌زند و فردوسی نیز در تأیید این سخن می‌گوید: «چو ایران نباشد تن من مباد». و اگر بنا به حوادثی ناخوشایند، قهرمانی مجبور به ترک وطن گردد، باز هم عشق به سرزمین در وجود او موج می‌زند، مانند احساس سیاوش نسبت به ایران، زمانی که به توران پناه می‌برد:

همان شهر ایرانش آمد به یاد
همی بر کشید از جگر سرد باد
از ایران دلش یاد کرد و بسوخت
بر کردار آتش همی برفروخت

۱۲۳۳-۱۲۳۴/۸۰/۲

۱- عاشقانه‌های شاهان شاهنامه

«داستان عشق در منظومه فردوسی، داستان دل‌انگیزی است و به مانند همه‌ی داستان‌های او از رمز و کنایات زیبا و شورانگیزی برخوردار است، سوز و گداز عشق جاودانه هستی، در ذره ذره از ذرات منظومه موج می‌زند، تو گویی فردوسی جادوی دیالکتیک را آشکارا می‌داند و در رابطه با عشق ستم‌کشان و ستمگران هم به کار می‌گیرد. عشق در فرهنگ شاهنامه جای طبقاتی خاص خود را یافته است، شرم و حیای عشق توده‌ها و پهلوانان، با پیتارگی و هوس‌بازی عشق شاهان، فرسنگ‌ها راه از هم دورند و در دو جهت کاملاً متضاد راه می‌پیمودند.

عشق کاووس‌ها و سودابه‌ها و عشق اسکندرها و خسروها از نوعی سودجویی هوس‌بازانه و دغل‌کارانه برخوردار است که دقیقاً از فرهنگی ضد مردمی اشرافی و بهره‌کشانه برمی‌خیزد.» (فروتن، ۶۹، ص ۱۶۰) از شکوه ظاهری پیوند شاهان با زنان در شاهنامه و عدم عشق واقعی در روابطشان با آنان نمونه‌هایی می‌آوریم:

الف: پسران فریدون

فریدون، هنگامی که تصمیم می‌گیرد، برای سه پسرش همسرانی انتخاب نماید، یکی از درباریان را به نام جندل مأمور می‌کند، تا با جست و جو در سراسر جهان، دخترانی از «نژاد مهان» و شایسته‌ی پسران شاهزاده‌اش بیابد:

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در
فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and
Research in Persian culture, language and literature

فریدون از آن نامداران خویش
یکی را گرانمایه تر خواند پیش
کجا نام او جندل پرهنر
بهر کار دلسوز بر شاه بر
بدو گفت بر گرد گرد جهان
سه دختر گزین از نژاد مهان
سه خواهر ز یک مادر و یک پدر
پری چهره و پاک و خسرو گهر
به خوبی سزای سه فرزند من
چنان چون بشاید به پیوند من

۵۴-۵۸/۸۲/۲

در این گزینش، فریدون بدون آن که؛ نظر پسران را بر چنین وصلتی جویا شود، صرفاً با اعتقاد بر پیوندی از نژاد مهان و شاهان، با پیشنهاد جندل، سه دختر شاه یمن را مناسب می‌بیند و نه تنها عقیده‌ی دختران، کوچک ترین ارزشی ندارد، بلکه عدم رضایت شاه یمن به خاطر دوری از فرزندان نیز، بسیار بی‌اهمیت جلوه می‌کند:

پیامش چو بشیند شاه یمن
بپژمرد چون زاب کنده سمن
همی گفت گر پیش بالین من
نبیند سه ماه، این جهان بین من
مرا روز روشن بود تار شب
بباید گشادن به پاسخ دو لب

۹۰-۹۲/۸۴/۱

گرچه ازدواجی پر تشریفات و شاهانه به راه می‌افتد، اما هیچ عشقی در میان نیست و ما با خواندن بقیه‌ی حوادث مربوط به این پیوند، نتیجه‌ی آن را که تولد سه نوه‌ی فریدون (ایرج و تور و سلم) است، مشاهده می‌کنیم و ماجراهای غم انگیز و جنگ و ستیزهای طولانی که ثمره‌ی آن پیوندها می‌باشد در خور توجه است.

ب: کاووس

کاووس که به قصد سرکوب شاه هاماوران به آن سرزمین رفته است، پس از شکست دشمن گویا برای تثبیت صلح با شاه هاماوران، سودابه دخترش را به عقد خویش درمی‌آورد، اگرچه قبل از آن با شنیدن وصف سودابه، عشقش نسبت به وی برانگیخته می‌شود:

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در
فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and
Research in Persian culture, language and literature

از آن پس به کاوس گوینده گفت که او دختری دارد اندر نهفت
که از سرو بالاش زیباتر است ز مشک سیه بر سرش افسرست

۷۲-۷۳/۱۳۱/۲

و از سوی دیگر سودابه در راه معشوق به پدر و موقعیت شاهزادگی خود پشت پا می‌زند و هم بند بودن با
کاووس را ارج می‌نهد؛

جدایی نخواهم ز کاووس گفت و گرچه لحد باشد او را نهفت
چو کاووس را بند باید کشید مرا بی‌گنه سر بیاید برید

۱۷۳-۱۷۴/۱۳۷/۲

اما چون پایه و اساس این عشق، حساب‌گری شاهانه است، تقدیر سرانجام آن را به آنجا می‌کشاند که سودابه
با عاشق شدن بر ناپسری خود سیاوش، آبروی خود و کاووس را بر باد می‌دهد و سرانجام نه تنها سیاوش را فدای
هوس می‌کند بلکه خود نیز به دست رستم به قتل می‌رسد. طرف دیگر این تراژدی خود سیاوش است؛ او نیز
نتیجه‌ی پیوند کاووس از روی هوس به دور از هرگونه عشقی با دختری بی‌نام و نشان است. حکایت از آنجا آغاز
می‌شود که دختری از دست آزارهای پدر مستش به جنگل فرار می‌کند، از قضا گرفتار مردان درباری کاووس می
شود و آنان (گیو و گودرز) بر سر تصاحبش بحث می‌کنند و سرانجام او را به دربار کاووس می‌برند و شاه نیز بی
هیچ گونه تأملی دختر را از چنگشان به درآورده به شبستان خود می‌فرستد و سپس بدون عشق و محبت و فقط
از روی شهوت با او آمیخته تا حاصل چنین پیوندی سیاوش شود (۳/۱۰-۷۰/۷-۲۰) و او نیز سرانجام قربانی یک
پیوند عاری از عشق واقعی می‌شود.

پ: سیاوش

«حتی در مورد شاهزادگانی که در شاهنامه محترم اند، فردوسی مناسبات آنان را با زنان بیشتر از نوع مناسبات
معمولی و پیش پا افتاده توصیف می‌کند.» (جوانشیر، ۱۳۸۰، ۳۲۸) سیاوش، شاهزاده‌ی محبوب، هنگامی که از
عشق گناه‌آلود نامادری‌اش به افراسیاب پناه می‌آورد، با پیشنهاد پدرا نه‌ای «پیران ویسه» وزیر افراسیاب روبرو می
شود، او سیاوش را ترغیب می‌کند تا دخترش جریره را به عقد خود درآورد: (۳/۹۴-۹۱-۱۴۴۴/۹۱-۱۴۰۶)، بنای این
ازدواج نیز بی‌شک بر حسابگری مشفقانه‌ی پیران است، زیرا پسندش نمی‌آید که سیاوش شاهزاده که فرزند کاووس

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

پادشاه ایران است، بدون همسر باشد و حال که او وارث تخت و تاج شاهی خواهد شد، چه بهتر دختری از آن خود را به وی تزویج کند تا هم موقعیت آینده‌ی او بهتر شود و هم امیدی بر صلح دو کشور ایران و توران — که از قدیم با هم دشمنی دیرینه داشتند — باشد.

حسابگری پیران ادامه می‌یابد و مدتی بعد پیشنهاد می‌کند، سیاوش، فرنگیس دختر افراسیاب را هم به عقد خود درآورده و شخصاً واسطه‌ی این پیوند می‌شود. (۱۴۴۵-۱۵۴۶/۹۴-۱۰۱/۳)

غافل از اینکه عشق، حساب و کتاب نمی‌شناسد و اگرچه جریره و فرنگیس بعد از ازدواج هر کدام در راه عشق جان فشانی‌ها می‌کنند، تا جایی که جریره با جان و دل پسرش — تنها یادگار سیاوش — را بزرگ می‌کند و روزگارانی بعد، پس از مرگش خنجر در پهلوی خود فرو می‌نماید و فرنگیس هم خواری‌ها و ذلت‌های تحمیل شده از سوی پدر را تحمل می‌کند، اما سرانجام این پیوند نیز تأسف بار است، معادله‌ی پیران به هم می‌خورد و نه تنها سیاوش نور چشم افراسیاب نمی‌شود، بلکه به دست او کشته می‌گردد و علاوه بر اینکه بین دو کشور ایران و توران صلحی برقرار نمی‌شود بلکه، «رستم نیز به خاطر خون سیاوش شورش خود را آغاز می‌کند و دودمان شاهنشاهی را از روی زمین بر می‌چیند». (فروتن، ۶۹، ۱۶۰)

ت: شاپور ذوالاکتاف

شاپور ذوالاکتاف که دژ طائر، مهاجم عرب را محاصره کرده‌است با عشق ناگهانی مالکه دختر طائر روبرو می‌شود، او به شاپور پیغام می‌فرستد:

مرا گر بخواهی حصار آن توست چو ایوان بیابی نگار آن توست

۵۷/۲۲۲/۷

شاپور در پاسخ خاطر او را به پیام دلدادگی آسوده می‌کند:

بگویش که گفت او بخورشید و ماه	به زَنار و زردشت و فرّخ کلاه
که هر چیز کز من بخواهی همی	گر از پادشاهی بکاهی همی
زمن هیچ بد نشنود گوش تو	نجویم جدایی ز آغوش تو
خریدارم او را به تخت و کلاه	به فرمان یزدان و گنج و سپاه

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در
فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and
Research in Persian culture, language and literature

۷۴-۷۷/۲۲۳/۷

اما هنگامی که دژ را تسخیر می‌کند در برابر چشمان دختر، پدر را می‌کشد ... اگر این عشق رنگ واقعیت به خود داشت، هرگز به قیمت رنجیدگی معشوق تمام نمی‌شد؛ شاپور از عشق به عنوان حربه‌ای برای رسیدن به مقصود استفاده کرد.

ث: بهرام گور

در اکثر موارد، رابطه‌ی بهرام گور با زنان عاشقانه نیست، بلکه از سر شهوت است، او در ابتدای جوانی که در نزد مندر پرورش می‌یابد، از او می‌خواهد که چندین کنیزک را در حضورش بیاورند تا از آن میان دو تا را انتخاب کند:

بیارند با زیب و خورشید فش

کنیزک بفرمای تا پنج و شش

هم اندیشه‌ی آفرین آیدم

مگر زان یکی دو گزین آیدم

۱۵۳-۱۵۴/۲۷۳/۷

و بعد از انتخاب دو کنیزک، با یکی از آنان به نام آزاده که در چنگ زدن نیز مهارت داشته است، انس می‌گیرد، غافل از اینکه این الفت بی‌رگ و ریشه و به دور از عشق واقعی، دیری نمی‌پاید؛ در نخجیرگاه وقتی، بهرام آهوانی نر و ماده را شکار می‌کند، دل آزاده که همراه او به شکارگاه آمده بر آنان می‌سوزد و این دلسوزی باعث می‌شود، بهرام گور بدون کمترین درنگ، آزاده را بر زمین کوبیده و با اسب بر روی پیکرش تاخت آورد، تا نهایت عشق و دلدادگی خود را به نمایش بگذارد!

بدان آهو آزاده را دل بسوخت

سر و گوش و پایش به پیکان بدوخت

نگون سار بر زد به روی زمین

بزد دست بهرام و او را ز زین

برو دست و چنگش بخون درفشاند

هیون از بر ماه چهره براند

۱۹۳-۱۹۵/۲۷۵/۷

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and
Research in Persian culture, language and literature

مناسبات بهرام گور با زنان، به بهانه های مختلف و در زمان و مکان های گوناگون ادامه دارد تا جایی که با دیدن هر زیبارویی هم چون (آرزو، چهار دختر آسیابان و سه دختر برزین) به وجد می آید و آنان را به حرمسرای خود می فرستد. (البته دختران مقابلش، غالباً عاشق شکوه و وجاهت او می گردند).

ج: خسرو

از عشق خسرو به شیرین حکایتها شنیده ایم، اما با تعمقی که در ماجرای خسرو با شیرین در شاهنامه ی فردوسی به عمل می آید متوجه ی ماهیت اصلی عشق این پادشاه حساب گر به معشوقه اش، خواهیم شد؛ او در جوانی پیش از رسیدن به سلطنت با شیرین رابطه ای عاشقانه داشت، اما در هنگام درگیری با بهرام چوبین بر سر سلطنت عشق او را فراموش کرد:

چو پرویز ناباک بود و جوان	پدر زنده و پور چون پهلوان
ورا در زمین دوست شیرین بدی	برو بر چو روشن جهان بین بدی
پسندش نبودى جز او در جهان	ز خوبان و ز دختران مهان
ز شیرین جدا بود یک روزگار	بدانگه که بد در جهان شهریار
بگرد جهان در بی آرام بود	که کارش همه رزم بهرام بود

۳۳۸۳-۳۳۸۷/۲۱۱/۹

او نه تنها عشق شیرین را فراموش کرد بلکه برای تثبیت پایه های سلطنت خود با زنان دیگر رابطه برقرار نمود، «در برابر کمک نظامی قیصر دختر او را به زنی گرفت و تعهد کرد که فرزند او را ولیعهد کند، گردپه را واداشت که شوهرش را بکشد و به حرم سرای شاهی وارد شود و غیره. زمانی که همه ی کارها تمام شد و خسرو در مقام شاهی محکم شد، رفته رفته «عشق» ها بیدار گشت از جمله، مناسبات با شیرین تجدید شد.» (جوانشیر، ۱۳۸۰، ۳۲۷).

شیرین که هرگز عشق خود را به خسرو فراموش نکرده بود، روزی در هنگام شکار، خود را آراسته و بر سر راه او قرار می گیرد و با گله و شکایت عهد و پیمان قدیم را به خاطر معشوق می آورد:

کجا آن همه مهر و خونین سرشک
که دیدار شیرین بد او را پزشک

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در
فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and
Research in Persian culture, language and literature

دل و دیده گریان و خندان دو لب

کجا آن همه روز کردن به شب

کجا آن همه عهد و سوگند ما

کجا آن همه بند و پیوند ما

۳۴۲۱-۳۴۲۳/۲۱۳/۹

با فرمان خسرو، شیرین به مشکوی شاهی فرستاده می‌شود. بعد از آن او را به عقد خود در می‌آورد و در برابر مخالفت موبدان که از گذشته‌ی شیرین ناراضی‌اند، تمثیل تشتت پر خون را عنوان می‌کند که بعد از پاکی پر از شراب خوش‌بو می‌شود و دیگر قابل نوشیدن می‌گردد:

چنان بد که آن بی منش تشتت زهر

چنین گفت خسرو که شیرین به شهر

برین گونه پر شد پر از بوی ما

کنون تشتت می شده به مشکوی ما

۳۴۷۸/۳۴۷۹/۲۱۷/۹

در همین عشق، چهره‌ی متکبران‌هی خسرو شناخته می‌شود. خسرو در دفاع از معشوق دیرین خود، او را به تشتتی پر از خون و آلودگی تشبیه می‌کند؛ گویا با این تمثیل به ناپاکی پیشین شیرین اعتقاد دارد، در حالی که عاشق واقعی در هر مرحله و مناسبتی با محبوب، هرگز او را فاسد قلمداد نمی‌کند و این خودخواهی وقتی به اوج می‌رسد که ادعا دارد با به عقد درآوردن و مصاحبت با او در مشکوی شاهی، دیگر پاک و وارسته، گشته است. در صورتی که عشق در همه جا و همه وقت یک رنگ دارد، چه قبل از پادشاهی و چه بعد از آن، چه خارج از دربار چه درون آن.

علاوه بر شاهان نام برده، مناسباتی دیگر از این نوع در شاهنامه دیده می‌شود و دلیل محکم بر شهوانی بودن روابط شاهان با زنان؛ — در اکثر موارد — حرم سراهای چند ده و چند صد نفری آنان است.

اکنون، چگونگی عشق پهلوانان را بررسی می‌کنیم؛ تا با بررسی در روابط آنان با زنان به تفاوت عشق شاهان و پهلوانان شاهنامه بیشتر پی ببریم.

۲- عاشقانه های پهلوانان شاهنامه

پهلوانان شاهنامه، در کنار حماسه‌سازی و شگفتی آفرینی، قلبی رئوف و مهربان دارند و هر جا که پای عشق و عاشقی به میان بیاید، با آن در می‌آمیزند تا سرشت نیکشان که همواره در برابر بدی‌ها، قد علم کرده؛ با مدد از

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

عشق، نیرومندتر شود، آنان قهرمان اسطوره‌اند و «اسطوره، غالباً به جای قلمروی که باید دوباره به دست آورد، یا به موازات همان مضمون، از زنی با جمالی، شگفت‌انگیز سخن می‌گوید که به قهرمان تعلق خواهد گرفت و قهرمان وی را از اسارت بندهای مادی یا جادوی قدرتی متخاصم، رها خواهد ساخت. در صورتی که این زن همسر قهرمان باشد، این معنی که وی حقیقتاً متعلق به قهرمان است و نیز معنای روحانی اسطوره که به موجب آن همسر رهیده از چنگ قدرت‌های متخاصم، کسی جز «روان» قهرمان نیست با روانی که ژرفایش بی‌انتهاست و مادینه است زیرا مکمل سرشت مردانه‌ی قهرمان است، تقویت می‌شود.» (واحد دوست، ۷۹، ص ۲۳۱) این عشق حماسی و دوسویه گاهی به رنگ جرأت و شیردلی در دل تهمینه جوانه می‌زند و زمانی دیوانه‌وار «زال» را مجنون می‌کند و او را به بند آداب برای تصاحب معشوق می‌کشاند.

«در شاهنامه‌ی استاد طوس، داستان‌های عشق‌بازی، زال و رودابه، تهمینه و رستم، سودابه و سیاوش و بیژن و منیژه و اوصافی که از زنان و معشوقگان زیبا شده از بهترین اشعار غنایی و در عین حال حماسی زبان فارسی است.» (صفا، ۶۹، صص ۱۴-۱۵) رنگ حماسی در تار و پود این داستان‌ها ریشه دوانده است. «داستان رودابه و زال در شاهنامه مقدمه‌ی ظهور رستم و داستان جنگ‌های بی‌نظیر اوست. داستان منیژه و بیژن نیز به چاره‌گری و تدبیر و پهلوانی نمودن رستم ختام می‌پذیرد، عشق تهمینه به رستم مقدمه‌ی تولد سهراب و پدید آمدن یکی از بزرگ‌ترین داستان‌های پهلوانی و غم‌انگیز شاهنامه است. پس داستان‌های عشقی شاهنامه را خاصه در قسمت پهلوانی این کتاب نمی‌توان از داستان‌های پهلوانی و حماسی جدا شمرد و اصولاً باید دانست که در این عاشقی‌ها، زبونی و شیفتگی عشاق که به ضعف تن و پریشانی فکر و خفت عقل کشد وجود ندارد و پهلوانان عاشق تا آخرین نفس سجایای پهلوانی و مردانگی خود را نگاه می‌دارند.» (صفا، ۷۹، صص ۲۴۵-۲۴۶) جز این هم از پهلوانان شاهنامه انتظاری نیست. پهلوانانی که غیر از حفظ سرزمین از تجاوز بیگانه باید سجایای اخلاقی را در همه‌ی زمینه‌ها به ارث برند و به میراث گذارند. مقوله‌ی عشق و عاشقی هم از این امر جدا نیست.

«شاهنامه کتاب رزم و بزم است، کتاب جنگ و شکار و زندگی و عشق است. قهرمانان و پهلوانان شاهنامه، در عین اعتقاد به یکتایی خدا و برتری او بر همه‌ی قدرت‌ها، موجوداتی طبیعی‌اند که می‌گسارند و عشق می‌ورزند. رزم و نبرد و دلاوری در شاهنامه همه جا همراه با زندگی، عشق، دلدادگی و شراب است.» (پرهام، ۱۳۷۷، ص ۱۷۸) البته آنان هم چون شاهان، عشق زنان را حساب‌گرانه برای پیش برد مقاصد شخصی خویش یا آمیزشی از روی هوس طلب نمی‌کنند، بلکه از آن برای تکمیل سیر حماسی خود استفاده می‌کنند و غالباً معشوقشان صفات پهلوانانی را مانند آنان دارا است، از سوی دیگر «این عشق‌ها از طرف بزرگان و قهرمانان ستوده‌ی شاهنامه پذیرفته

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

است هیچ یک از اینان عاشق و معشوق را به خاطر عشقی که در دل دارند، سرزنش نمی‌کنند. همان قدر که هوسرانی‌ها و غیاشی‌های شاهان در نظر پهلوانان و بزرگان ناپسند است، عشق پاک اینان زیبا و ستودنی است، [علاوه بر آن عشق‌های پهلوانان] پر از نشاط، اعتماد به نفس و اطمینان خاطرند، عشق‌هایی هستند برای نمایندگان بزرگی انسان و نه خوار کردن او. « (جوانشیر، ۱۳۸۰، ص ۳۴۶)

نمونه‌هایی از عشق پهلوانان شاهنامه از این قرار است:

الف: زال

زیباترین و پرشورترین داستان عشقی شاهنامه، مربوط به عشق زال و رودابه است و کنکاش در این داستان آینه‌ی تمام‌نمای، عشق دیگر پهلوانان شاهنامه است.

زال و رودابه، بی‌توجه به این که از دو قبیله‌ی دشمن هستند، دلداده‌ی هم می‌شوند و جسورانه در پی وصال بر می‌آیند، آنان بی‌آنکه همدیگر را دیده باشند، تنها با شنیدن اوصاف یکدیگر عاشق می‌شوند، عشق آنان فراسوی هوس و شهوت است و هدفی برتر از آن دارد، رودابه عاشق پهلوانی زال می‌شود و در اندیشه‌اش او را برتر از پادشاهان می‌داند و خطاب به پرستندگان خود که به خاطر دل‌باختگی‌اش به زال او را سرزنش می‌کنند، می‌گوید:

بریشان یکی بانگ برزد به خشم	بتابید روی و بخوابید چشم
وزان پس به چشم و به روی دژم	به ابرو ز خشم اندر آورد خم
چنین گفت کین خام پیکارتان	شنیدن نیززید گفتارتان
به بالای من پورسام است زال	ابا بازوی شیر و با برز و یال
گرش پیرخوانی همی گر جوان	مرا او به جای تن است و روان
مرا مهر او دل ندیده گزید	همان دوستی از شنیده گزید
برو مهربانم نه بر روی و موی	بسوی هنر گشتمش مهرجوی

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

سرانجام این دلدادگی با یاری پرستندگان به خلوت می‌کشد، اما عشق‌بازی این دو دل‌داده نه تنها با سبکسری مقرون نیست بلکه توام با متانت و وقاری که شایسته‌ی پهلوانان است، می‌باشد: در آن خلوت عاشقانه که با شور و مستی گذشت، هرگز زال عنان اختیار را به دست هوس نمی‌سپارد و با تکیه بر مرام پهلوانی سربلند از این آزمون بیرون می‌آید:

همی بود بوس و کنار و نبید مگر شیر کو گور را نشکرید

۵۷۱/۱۷۳/۱

به این ترتیب دامن عفت پهلوان به لکه‌ی هوس آلوده نمی‌شود — امری که از شاهان بسیار بعید به نظر می‌آید — و در همان خلوت سوگند می‌خورند از آن هم باشند و در راه وصال رضایت مخالفانی چون سام و منوچهر را به دست بیاورند:

سپهد چنین گفت با ماه روی که ای سرو سیمین برو رنگ و بوی

منوچهر اگر بشنود داستان نباشد برین کار همداستان

همان سام نیرم برآرد خروش ازین کار بر من شود او بجوش

ولیکن نه پر مایه جانست و تن همان خوار گیرم بپوشم کفن

پذیرفتم از دادگر داورم که هرگز ز پیمان تو نگذرم

۵۷۲-۵۷۶/۱۷۳/۱

«این عشق سرانجام پیروز می‌شود و آن گاه بر آیین و کیش عقد می‌بندند. هدفی که فردوسی از آوردن و پروردن این داستان عشقی دارد، کاملاً روشن است. اولاً از زبان رودابه، زال را آن چنان می‌ستاید که برتر از همه‌ی تاجداران است و در واقع نیز زال در هر عرصه‌ی زندگی که بگیرند، پهلوانی سترگ، با روح و قلبی چون دریا و مردی بی‌همتاست. ثانیاً میوه‌ی این عشق رستم است. فردوسی با آفرینش هنری این عشق زیبا، برترین و محبوب‌ترین قهرمانان خود را می‌آفریند. رستم نمی‌تواند میوه‌ی ازدواج عادی و مناسبات خاکی هر زن و مردی باشد... گهواره‌ی رستم‌ها باید جای دیگری باشد. رستم همه چیزش ستودنی است. حتی عشقی که او میوه‌اش خواهد بود.» (جوانشیر، ۱۳۸۰، ص ۳۴۳)

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در
فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and
Research in Persian culture, language and literature

ب) رستم

«رستم در عشق و عاشقی شاید درست باشد که چندان گرمی و شوری ندارد، اما او چنان سرگرم آرزوهای بلند و هوس‌های شریف دیگر است که نمی‌تواند خود را برای عشق‌های ناچیز جسمانی معطل کند؛ اما آنجا نیز که سری و ستری پدید می‌آید آزر و پارسایی او بزرگ و حتی زاهدانه است، در آن پایان شب مستی که دختر شاه سمنگان به بالین وی فراز می‌آید و با آن ناز و شرم آمیخته با شهوت و تمنا می‌خواهد خود را در آغوش این مهمان نام‌جوی بیفکند کدام دلی جز دل رستم هست که به لرزه درنیاید و تسلیم شهوت و پستی نگردد؟» (زرین کوب، ۱۳۸۱، ص ۱۴۰)

البته عشق تهمینه به رستم نیز فراتر از هوس است او که از مدت‌ها پیش با شنیدن اوصاف رستم، دل به او بسته است، وقتی می‌بیند تقدیر او را میهمانشان نموده با بی‌پروایی شبانه خود را به بالین یار می‌رساند:

چو یک بهره از تیره شب درگذشت شباهنگ بر چرخ گردان بگشت
سخن گفتن آمد نهفته به راز در خوابگه نرم کردند باز
یکی بنده شمعی معنبر بدست خرامان بیامد ببالین مست

۶۲-۶۴/۱۷۴/۲

رستم بیدار شده و از او می‌پرسد کیست؟ پاسخ تهمینه « نظیر مفاخرات پهلوانان در آوردگاه است. او از عشق خود شرم نمی‌کند. او حتی شرم نمی‌کند که بگوید رستم را با احساس یک زن دوست دارد و آرزو دارد از او پسری داشته باشد.» (جوانشیر، ۱۳۸۰، ص ۳۴۳)

بجستم همی کفت و یال و برت بدین شهر کرد ایزد آبشخورت
ترا ام کنون گر بخواهی مرا نبیند جز این مرغ و ماهی مرا
یکی آنک بر تو چنین گشته‌ام خرد راز بهر هوا کشته‌ام
و دیگر که از تو مگر کردگار نشاند یکی پورم اندر کنار

۸۲-۸۵/۱۷۵/۲

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

«پهلوان آداب دینی و آیین پهلوانی را فراموش نکرده و موبدی نزد پدر دختر روانه می‌کند و او را به قاعده‌ی متداول خواستگاری می‌نماید.» (جوانشیر، ۱۳۸۰، ص ۱۹) پیوند تهمینه و رستم شکل می‌گیرد. گویا جسارت تهمینه، نشانی از دلاوری‌ها و پهلوانی‌های رستم دارد، آنان به عشق فراتر از شهوت می‌نگرند، تهمینه آرزوی ثمره‌ای هم چون پدر از این وصلت دارد و رستم علاوه بر رعایت آداب پهلوانی و ندادن عنان اختیار به دست هوس، امید می‌برد نتیجه‌ی پیوندشان، پسری چون نیا باشد:

به بالای سام نریمان بود به مردی و خوی کریمان بود

۱۰۳/۱۷۶/۲

«فردوسی، با این حرکت انسانی، خصلت پهلوانی مردان را در زنان پهلوانان نیز به ودیعه می‌گذارد تا سرشت انسان آزاده تا همیشه گزند نبیند. او به تقدس ازلی و ابدی عشق ایمان دارد و شگفتا که آن را در وجود مرد و زن با هم می‌بیند.» (فروتن، ۶۹، ص ۱۹۲)

ب) سهراب

عمر عشق برای سهراب به کوتاهی عمر اوست. در اینجا باید حکیم طوس را تحسین کرد که زندگی کوتاه و غم انگیز سهراب را به بوی خوش عشق هر چند نافرجام معطر کرده است. بی شک حضور این عشق نافرجام به تراژدی و غمناکی این داستان هزاران بار افزوده است.

در رزم تن به تن سهراب و گردآفرید، چون گردآفرید کلاخود از سر می‌گیرد، سهراب دلباخته‌اش می‌شود:

بدو گفت کز من رهایی مجوی نیامد به دامم بسان تو گور

چرا جنگ جستی تو ای ماهروی ز چنگم رهایی نیابی، مشور

در میان زنان شاهنامه گردآفرید، تنها زنی است که در لباس رزم به جنگ سهراب می‌آید و عرصه رزم او با عشق می‌آمیزد. او از راه مهر به سهراب می‌گوید که تو از میان ایرانیان جفتی نمی‌یابی، هیچ پهلوانی و دلیری همانند تو نیست و تو خود به ترکان شبیه نیستی:

همانا که تو خود ز ترکان نه‌ای که جز بافرین بزرگان نه‌ای

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در
فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and
Research in Persian culture, language and literature

بدان زور و آن بازوی و کتف و یال ندیدم تو را از بزرگان همال
اگرچه عشق سهراب به گرد آفرید، قسمت خیلی کوچکی از این منظومه را در برمی‌گیرد و تقریباً نشکفته،
پژمرده می‌شود؛ اما خصلت پهلوانی سهراب در همان ماجرای کوتاه دلدادگی نمایان است، او وقتی کلاه خود را از
سر گردآفرید جدا می‌کند و در می‌یابد، هم رزمش دختر است، به وجاهت و دلاوری او احسنت می‌گوید:

چو آمد خروشان به تنگ اندرش
بجنبید و برداشت خود از سرش
رها شد زبند زره موی اوی
درفشان چو خورشید شد روی اوی
بدانست سهراب کو دختر است
سر و موی او از در افسرست
شگفت آمدش گفت از ایران سپاه
چنین دختر آید به آوردگاه!

۲۲۶-۲۲۹/۱۸۶/۲

سهراب دختر را مغلوب می‌کند و قصد دارد او را به لشکرگاه خود برد، ولی گرد آفرید از وی می‌خواهد، برای
حفظ آبرویش و این که لشکریان نگویند سهراب با دختری به نبرد برخاسته، رهایش کند. سهراب می‌پذیرد، در
حالی که با دیدن چهره‌ی زیبای او بیشتر دلباخته شده است:

چو رخساره بنمود سهراب را
زخوشاب بگشاد عناب را
یکی بوستان بد در اندر بهشت
به بالای او سر و دهقان نکشت
دو چشمش گوزن و دو ابرو کمان
تو گفתי همی بشکفد هر زمان

۲۴۳-۲۴۵/۱۸۷/۲

و این، اوج خصلت مردانگی و پهلوانی است، در اوج جوانی با عشقی ناگهانی و معشوق در دام؛ پای به روی دل
گذاشت و کاری بخردانه را به بردن گرد آفرید به لشکرگاه خود ترجیح داد. هر چند پاسخ این مردانگی، نیرنگ
گرد آفرید بود و او در پس قلعه به عشق سهراب می‌خندید، اما این موضوع چیزی از ارزش‌های این پهلوان و
پهلوان‌زاده کم نکرد.

(ث) بیژن

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

داستان دلدادگی بیژن و منیژه، قصه‌ی دلباختگی پهلوانی از سرزمین ایران زمین و دختری از کشور توران است که از دیرباز بین دو خاندان آنان، دشمنی و جنگ و ستیز وجود داشت.

عشق بیژن و منیژه بر اساس جاذبه‌ی زیبایی شکل می‌گیرد:

منیژه چو از خیمه کردش نگاه بدید آن سهی قد لشکر پناه

به رخسارگان چون سهیل یمن بنفشه گرفته دو برگ سمن

کلاه تهم پهلوان بر سرش درفشان ز دیبای رومی برش

بپرورده درون دخت پوشیده روی بجوشید مهرش دگر شد به خوی

فرستاد مر دایه را چون نوند که رو زیر آن شاخ سرو بلند

بپرسش که چون آمدی ایدرا نیایی بدین بزمگاه اندرا

پریزاده‌ای گر سیاوشیا که دلها به مه‌رت همی جوشیا

وگر خاست اندر جهان رستخیز که بفروختی آتش مهر تیز

۱۹۹-۱۹۲

دیدار به بوسه و کنار می‌کشد. جسارت و بی‌باکی منیژه، بیژن را تا اندرون می‌کشاند و عشق را با رسوایی و آوارگی به جان می‌خرد. بیژن در چاه محبوس می‌شود. آوارگی محبوب از یک سو و حبس جانفرسا از سوی دیگر سبب نمی‌شود که وفاداری تا پای جان از میان برود.

آن دو در جشنگاه منیژه با هم دیدار می‌کنند و سه شبانه روز به شادی و عشق بازی می‌گذرانند، لحظه‌ی وداع فرا می‌رسد، اما چون منیژه تاب فراق ندارد و از سوئی مطمئن است، بیژن به آسانی تن به در خواستش که پنهانی به کاخ او آمدن است، نمی‌دهد، داروی بی‌هوشی در شرابش ریخته به او می‌خوراند.

بفرمود تا داروی هوش بر پرستنده آمیخت با نوش بر

بدادند مر بیژن گیو را مر آن نیک دل نامور نیو را

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

خلق و خوی پهلوانی و عشق پاک اوست که با این که می‌بیند معشوق به کام است، به عشقی این چنین که سراسر هوس و رسوایی به بار خواهد آورد، رضایت نمی‌دهد و از گرگین که او به جشنگاه منیژه آورده‌است می‌نالد:

ز گرگین تو خواهی مگر کین من

برو بشنوی درد و نفرین من

که او بُد مرا بر بدی رهنمون

همی خواند بر من فراوان فسون

۲۴۷-۲۴۸/۲۲/۵

کار به همین جا ختم نمی‌شود، زیرا خبر به گوش افراسیاب می‌رسد و در مقام توبیخ و تنبیه هر دوی آنان بر می‌آید، اما بیژن باز با تکیه بر خصایل پهلوانی و با توجه به اینکه دل در گرو عشقی پاک نسبت به منیژه دارد، در حالی که خود را در بند مقابل افراسیاب می‌دید برای اینکه معشوق را از آتش انتقام پدر نجات دهد، ماجرای آوردن خود را از جشنگاه نه کار منیژه، بلکه از طرف «پریان» عنوان می‌کند تا با این دروغ منیژه را هم از اتهام هرزگی و رسوایی نجات دهد و هم از عقوبت، پس به افراسیاب چنین می‌گوید:

پری یک بیک ز اهرمن کرد یاد

میان سواران درآمد چو باد

مرا ناگهان در عماری نشاند

بران خوب چهره فسونی بخواند

که تا اندر ایوان نیامد ز خواب

نجنبید و من چشم کرده پر آب

گناهی مرا اندرین بوده نیست

منیژه بدین کار آلوده نیست

۳۱۴-۳۱۷/۲۶-۲۷/۵

دفاعی این چنین از معشوق، در برابر پادشاهی قهار که از دیرباز با او و مردم سرزمینش دشمنی داشته‌اند، تماشایی است. اگر کسی جز بیژن پهلوان، در این آزمایش قرار می‌گرفت شاید با توجه به بغض و کینه، عشق دختر را به هرزگی و لوندی تعبیر می‌کرد تا هم آتش انتقام اندکی سردی می‌گرفت و هم سر شکستگی دشمن قهار را از رسوایی دخترش، باعث می‌شد. اما از مرام پهلوانانی چون بیژن بسیار بعید است که عشق را به رنگ هوس درآورند، یا آن را حربه‌ای برای آسودگی خیال خود و کشیدن انتقام از دشمن قرار دهند، کاری که برای پادشاهان (همان طور که دیدیم) بسیار آسان بود.

۳- جلوه‌هایی دیگر از عشق پهلوانان

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

همان طور که مشاهده نمودیم؛ پهلوانان شاهنامه که اسوهی نیکی و نیک اندیشی می‌باشند و همواره سرکوب کنندهی پلیدی و پستی‌اند، قلبی پر عطوفت دارند که در راه عشق از آن سرسختی و کینه‌توزی میدان جنگ بی‌نشان است. البته این دل پر عاطفه تنها جویندهی عشق معشوق نمی‌باشد، بلکه باید توأمان به عناصر و شخصیت هایی دیگر از جهان اطراف هم عشق ورزد تا با مدد و قوت از آن در راه حماسه‌سازی پیش افتد و این امری است که در پهلوانان شاهنامه دیده می‌شود، آنان عاشقانه وطن را دوست دارند و در راه آن جان‌فشانی می‌کنند، در عین علاقه‌مندی بر پادشاهان، اوامرشان را به گوش دل می‌پذیرند، به جنگ و نبرد برای مصون ماندن شاهان و سرزمینشان از هجوم بیگانگان، عشق می‌ورزند

مجموعه‌ی این عواملی را که باعث برانگیخته‌شدن، عشق و دوستی پهلوانان — که در نتیجه حوادثی در پرتو آن شکل می‌گیرد — را به دسته‌های زیر تقسیم می‌شوند:

الف) عشق پهلوانان به شاه

«پهلوانان شاهنامه، بهترین نمونه‌ی ایرانی واقعی‌اند. همه‌ی صفات خوب ملی، یعنی شاه پرستی، ایران دوستی، اطاعت، مردانگی، شجاعت، عظمت روح و فکر و امثال این‌ها در پهلوانان ایرانی یافته می‌شود. همه‌ی این پهلوانان مردمی خوش‌گذران، مبتکر، شجاع، ساده‌دل، خودستا، جوانمرد، سخن‌ور و کارآگاه‌اند. طول عمر و پر خوارگی و تحمل رنج‌ها و سختی‌ها و سفر به تنهایی از مزایایی ایشان است. شاه را به نهایت دوست دارند و سرپیچی از فرمان او را گناه می‌دانند و چنین می‌پندارند که برای حفظ تخت سلطنت جان و مال و آرام و قرار و زن را ارج و بهایی نیست.» (صفا، ۷۹، صص ۲۳۴-۲۳۵)

نمونه‌هایی از عشق پهلوانان را به شاه و اعمالی که در پرتو آن از آنها سر می‌زند را بررسی می‌کنیم:

— نودر، که پس از مرگ پدر (منوچهر) به شاهی می‌رسد، از راه و رسم بخردانه‌ی پدر به بیداد و ستم و گردآوری دینار و درم روی می‌آورد، و کشور را دچار نابه‌سامانی می‌کند، بزرگان که از این وضعیت هراسان می‌شوند در پی چاره‌نامه‌ای به سام که در سگسار مازندران است می‌نویسند. و از او یاری می‌خواهند. سام به پایتخت می‌آید، بزرگان از بیدادگری شاه شکوه می‌کنند و از او می‌خواهند که بر تخت سلطنت بنشیند و آشوب را فرونشاند. اما سام، بزرگان را سرزنش می‌کند و از آنان می‌خواهد که از اندیشه‌ی ناروای تعویض شاه دست بردارند و با نودر پیمان وفاداری ببندند، تا او با نصیحت و پند، شاه را متوجه‌ی خطایش کرده به عدالت‌گستری بازگرداند؛ سام در حالی که می‌توانست در آن آشفته بازار که مشوقانی چون بزرگان دربار را پیش روی داشت به آسانی به شاهی

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در
فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and
Research in Persian culture, language and literature

برسد، اما عشق و علاقه و احترامی که به پادشاه داشت، موجب شد نه تنها از این فرصت استفاده نکند، بلکه دیگران را هم از این تصمیم منصرف نموده و با نصیحت‌های حکیمانه شاه را به عدالت وا دارد و با سامان گرفتن کارها به جایگاه خود برگردد.

سخنان سام در جواب بزرگان:

بدیشان چنین گفت سام سوار
که این کی پسندد زمن کردگار
که چون نوذری از نژاد کیان
به تخت کیی بر کمر بر میان
به شاهی مرا تاج باید بسود
محالست و این کس نیارد شنود

۳۵-۳۷/۸/۲

— زال با آن که عاشق و دل باخته‌ی رودابه است اما دعوت مهراب (پدر رودابه) را به کاخ وی رد کرده، آن را مخالف میل و خواسته‌ی شاه قلمداد می‌کند؛ او در پاسخ مهراب چنین می‌گوید:

چنین داد پاسخ که این رای نیست
به خان تو اندر مرا جای نیست
نباشد بدین سام همداستان
همان شاه چون بشنود داستان

۳۳۹-۳۴۰/۱۵۸/۱

— سام، که از دل‌باختگی پسرش به رودابه دختر مهراب آگاه می‌شود، برای کسب اجازه‌ی وصال آن دو، به دربار منوچهر می‌رود؛ اما چون قبل از ادای درخواست، منوچهر اشاره به حمله به سرزمین مهراب و از بین بردن نژاد ضحاک می‌کند — علی‌رغم قولی که به زال مبنی بر وصال رساندن او و رودابه داده بود — بر مخالفت هیچ سختی نمی‌گوید و این خود نشانه‌ی عشق و علاقه‌ی این پهلوان به شاه سرزمینش دارد که در عین قدرت از فرمانبری او، سر نمی‌پیچد:

چنین گفت با سام شاه جهان
کز ایدر برو با گزیده مهمان
به هندوستان آتش اندر فروز
همه کاخ مهراب و کابل بسوز
نباید که او یابد از بد رها
که او ماند از بچه ی اژدها

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

شود رام گیتی پر از جنگ و جوش	زمان تا زمان زو برآید خروش
بزرگان که در دسته‌ی او بود	هر آن کس که پیوسته‌ی او بود
ز پیوند ضحاک و خویشان اوی	سر از تن جدا کن زمین را بشوی
که کین از دل شاه بیرون کنم	چنین داد پاسخ که ایدون کنم
بدان نامور مهر انگشت روی	بیوسید تخت و بمالید روی

۹۴۰-۹۴۷-۱۹۷-۱۹۸/۱

— «خانواده ی رستم، همواره نسبت به پادشاه وقت وفا دارند. این وفاداری در آزمایش‌های گوناگون نمایان می‌شود، زال نیز، پس از سام پاس‌دار پادشاهی خاندان کیان است. هنگامی که پس از مرگ گرشاسپ، تخت ایران از پادشاه تهی می‌ماند، زال رستم را برای پیدا کردن کیقباد که از خاندان کیان است به البرز کوه می‌فرستد و چون آمد او را بر تخت می‌نشانند. باز چون کاووس در هاماوران و مازندران گرفتار می‌شود، این رستم است که به دستور زال به نجات او می‌شتابد. رستم چون نجات دهنده‌ی سلطنت ایران است، او را «تاجبخش» می‌خوانند. رستم لااقل تا پایان کار کیخسرو، خدمتگزار کمر بسته‌ی شاهان ایران است و زندگی خود را برای نجات آنان و نجات ایران، بارها به خطر می‌افکند.» (اسلامی ندوشن، ۱۳۷۴، صص ۳۱۲-۳۱۳)

(ب) عشق پهلوانان به رزم و بزم:

به کار بردن واژه عشق در این مقولات (بزم، رزم و ...) تنها یادآوری علاقه و وابستگی شدید پهلوانان است؛ به طوری که این علاقه‌مندی نسبت به سایر چیزها، در زندگی ایشان، برجسته‌تر می‌نماید و چه بسا حوادثی را رقم‌زده و رویدادهای عادی زندگی آنان را تحت الشعاع خود قرار می‌دهد. مثلاً عشق و علاقه‌ی پهلوان به جنگ سبب می‌گردد که «پهلوان ایرانی در جنگ پیش قدم است، از دشمن بیم ندارد و یک تنه بر سپاه دشمن می‌زند. تنها پهلوان تورانی که بالایی بلند و هیبت و شکوهی فراوان دارد؛ افراسیاب است. قد افراسیاب هشتاد رش است و تا دو میل سایه می‌کند اما او در برابر رستم مردی حقیر است، چنان که با یک دست وی بر آسمان بلند می‌شود.» (صفا، ۱۳۷۹، ص ۲۲۵) و رستم هرگز از او بیمی به دل راه نمی‌دهد و بارها به مناسبت‌های گوناگون با وی می‌جنگد، البته نبرد رستم مختص ستم‌پیشگانی همچون افراسیاب نیست؛ «بلکه با دیوان نیر به نبرد و مقاتلت

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

می‌گراید و گاهی در جنگ با بعضی از دیوان مانند اکوان دیو و دیو سپید به رنج کلی دچار می‌شود.» (همان جا ص ۲۳۶)

«پهلوانان شاهنامه، در هر فرصتی، به بزم می‌نشینند و شادی یکی از قائمه‌های هویت ایرانی و فریضه‌ای دست یافتنی است. به همین جهت، مجالس غنایی، بزم‌ها و باده نوشی‌های شاهنامه، که گاهی با ترانه‌های باربدی و زمانی با نغمه‌ی رودسازان جادوگر همراه است، خستگی رزم را از تن‌ها می‌زداید و یا رنج سفر را برای پهلوانان هموار می‌کند.» (رستگار فسایی، ۱۳۸۴، ص ۳۰۰)

رستم در چهارمین خان سفر خود به مازندران:

نشست از بر چشمه فرخنده پی	یکی جام یاقوت پر کرده می
ابا می یکی نیز طنبور یافت	بیابان چنان خانه سور یافت
تهمتن مر آن را به بر در گرفت	بزد رود و گفتارها برگرفت
که آواره ی بد نشان رستم است	که از روز شادیش بهر غم است
همه جنگ با دیو نر و اژدها	کجا اژدها از کفش نرهاست

۴۰۳-۴۰۷/۹۸/۲

«در شاهنامه، معمولاً پهلوانان شخصیت‌هایی هستند جنگ جو که به دو کار علاقه خاص دارند: بزم و رزم. بزم هم چنین قالبی است برای بازگو کردن داستان ماجراجویی‌های رزم‌آوران، یعنی جنگیدنشان، این قالب بهترین مناسبت است برای بیان اقتدار شاهانه از طریق قابلیت‌های پهلوانی و مهارت‌های شاعرانه.

در واقع در فارسی تشابه محتوایی این دو کلمه با تشابه آنها از جهت قالب نیز همراه است؛ دو واژه بزم و رزم علاوه بر تشابه محتوایی هم قافیه نیز هستند. یعنی این دو واژه بارها در کنار یکدیگر قافیه بیت را تشکیل می‌دهند و گاه به صورت مطلع «مقفی» ظاهر می‌گردند.

سه مثال از این نوع قافیه‌سازی در زیر می‌آید:

چنین گفت با سرافرازان رزم که ما سر نهادیم یکسر به بزم

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

(از زبان کیکاووس هنگامی که سپاهش را به نبرد می خواند).

تو را نوز پورا گه رزم نیست چه سازم که هنگامه ی بزم نیست

(در این مثال، زال پسر جوانش رستم را که تمایل دارد سریع رشد کند، نکوهش می کند).

به رزم اندرون شیر پاینده ای به بزم اندرون شیر تابنده ای

(از زبان سام پهلوان، جد رستم، به منوچهر، پادشاه ایران) « (الگادیویدسن، ۷۸، صص ۱۹۴-۱۹۵) هفت خوان های رستم، اسفندیار و سایر نبردهای پهلوانان به دلیل عشق و علاقه ی وافرشان به رزم است؛ که آن هم ریشه در وطن پرستی آنان دارد، به علاوه در بطن این رزمها یا به بهانه های مختلف همواره به بزم و سور نیز می نشستند.

نتیجه

حاصل این جستار شناساندن عشق به عنوان یکی از جنبه های جدا نشدنی شاهنامه بود و با مقایسه ی عشق شاهان با پهلوانان دریافتیم که عشق پهلوانان با هوس بازی شاهان فرسنگها از هم دورند. شاهان در این قالب بیشتر سودجویی هوس بازانه را دنبال می کنند و گاهی وصلت هایی که از این قبیل انجام می گیرد باعث وجود فجایی در کشور می شود. (کاووس و سودابه) اما پهلوانان شاهنامه در حماسه سازی با یاری عشق و عاشقی بر این ویژگی دامن می زنند. همسران آنان نیز قهرمانانی هستند که بناست در کنارشان مکمل سرشت مردانه و پهلوانانه شود.

پهلوانان عشق را حساب گرانه برای پیش برد مقاصد شخصی خود و از روی هوس دنبال نمی کنند بلکه با عشق

پاک، پرنشاط و سرشار از اعتماد به نفس و اطمینان خاطرشان برای تکمیل سیر حماسی خود استفاده می کنند.

پس عاشقانه های پهلوانان را باید عاملی مهم در ساختار حماسی شاهنامه دانست. عاشقانه های نامکرر، در بستر

حماسی شاهنامه، خود حماسه می آفرینند، ریشه های استوار آن در جای جای شاهنامه رخنه کرده است و در سراسر آن می توان ردی از آن جست. اساس شاهنامه که به هویت انسانی و ملی نهاده شده است، تم و درونمایه عشق در بر دارد. این عشق با وجود وجه تمایز بین شاهان و پهلوانان گرچه به عنوان اصلی ترین موضوع شاهنامه نیست، اما در شکل گیری و کمال بخشی به شاهنامه پیش می رود.

فهرست منابع

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

- بانگه فردوسی: باقر پرهام، چاپ دوم، تهران، انتشارات نشر مرکز، ۱۳۷۷.
- تجلی عرفان در داستان های شاخص شاهنامه: ماندانا هاشمی، چاپ اول، تهران، انتشارات زوار، ۱۳۸۴.
- تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی جلال الدین محمد بلخی، جلد اول، دفتر اول، محمد تقی جعفری، چاپ دوم، تهران، ۱۳۴۹.
- چهره ی زن در شاهنامه: محمد دبیر سیاقی (مجموعه مقالات، به کوشش ناصر حریری) چاپ اول، مشهد، انتشارات بابل ۱۳۶۵.
- حماسه داد: ف. م. جوانشیر، چاپ اول، تهران، انتشارات جامی، ۱۳۸۰.
- حماسه سرایی در ایران: ذبیح الله صفا، چاپ ششم، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۹.
- زن در شاهنامه: محمد علی اسلامی ندوشن، سخنرانی های نخستین دوره ی جلسات سخنرانی، بحث درباره ی شاهنامه ی فردوسی، انتشارات وزارت فرهنگ و مهر، ۱۳۵۰.
- زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه: محمد علی اسلامی ندوشن، چاپ ششم، تهران، انتشارات آمار ۱۳۷۴.
- شاعر و پهلوان در شاهنامه: الگادیویدسن، مترجم، فرهاد عطایی، چاپ اول، تهران، انتشارات تاریخ ایران ۱۳۷۸.
- شاهنامه، شاهنامه نیست: فرهنگ فروتن، چاپ اول، تهران، انتشارات آنزان چاپ، ۱۳۶۹.
- شاهنامه ی فردوسی: (از روی چاپ مسکو): سعید حمیدیان، چاپ هفتم، تهران، انتشارات قطره، ۱۳۸۴.
- فردوسی و شاعران دیگر: منصور رستگار فسایی، چاپ اول، تهران، انتشارات طرح نو، ۱۳۸۴.
- عشق و مناعت در شاهنامه: غلام رضا رشید یاسمی، مهر، ش ۲، ۱۳۱۳.
- مردان و زنان شاهنامه: محمد علی اسلامی ندوشن، یغما، ش ۲۲، ۱۳۴۸.
- نامور نامه: عبدالحسین زرین کوب، چاپ اول، تهران، انتشارات سخن، ۱۳۸۱.
- نهادینه های اساطیری در شاهنامه ی فردوسی: مهوش واحد دوست، چاپ اول، تهران انتشارات سروش، ۱۳۷۹.

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در
فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and
Research in Persian culture, language and literature